

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلاة و السلام على
الذى روحه نصرت الاحديت الا هو و جسده صورت
مقام ملك و الملكوت طاووس الكبرياء و الهمام
الجبروت، العبد المويد و الرسول مسدد المصطفى
الامجد ابوالقاسم محمد و على اهل بيته الطيبين
الطاهرين و لعنة على اعدائهم اجمعين .

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي
الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ الْقِصَص، ٥
و نمكن لهم فى الأرض و نرى فرعون و هامان و
جنودهما منهم ما كانوا يحذرون الْقِصَص، ٦؛

امروز روز ميلاد ولى عالم وجود و قطب عالم



امکان و واسطه فیض الهی و نازل کننده مشیت و تقدیر پروردگار در مجاری ممکنات و دستگیری کننده همه ذرات عالم و تربیت کننده همه نفوس، و به دست گیرنده زمام همه علل و حوادث و مشیت پروردگار در مراتب مختلفه عوالم، برای تعجیل در فرج حضرتش صلواتی ختم کنید.

این آیه‌ای که تلاوت شد، خداوند متعال می‌فرماید: «اراده و مشیت ما تعلق گرفته است بر اینکه به آن افرادی که ظلم شده و مورد استضعاف قرار گرفتند ضعیف شمرده شده‌اند، پایین قرار داده شده‌اند، مرتبه و منزلت آنها را مردم، افراد، حکومت‌ها، ستمگران، ظالمان در جایگاه خودشان قرار نداده‌اند، ما اراده‌مان تعلق گرفته است که اینها را بالا بیاوریم، و آنها را امام قرار بدهیم، و آنها را وارثین آن مراتب اسماء کلیه و صفات کلیه خودمان بگردانیم، و به فرعون و هامان آنهایی که در مقابل حق ایستادند، و نگذاشتند که حق به گوش مردم برسد، و خودشان را به جای حق جا زدند، و حق را به خود منتصب کردند، و در سیما و نمای حق برای

مردم ساده دل و ساده لوح خود را نشان دادند، و حق را در پشت سر خودشان مخفی نگه داشتند به اینها نشان بدهیم، همان چیزی را که ازش پرهیز می کردند و در خوف و هراس بودند و متوسل بودند که آن مسأله تحقق پیدا نکند، وجود ما برای افراد ظهور پیدا نکند، ظهور ما برای افراد متجلی نشود، حضور ما در همه حوادث و سلسله علل و معلولات، نمود نداشته باشد، ما این را به آنها نشان دادیم.

این آیه به حسب ظاهر مربوط به مسأله حضرت موسی و هارون است و جریاناتی که در آن زمان برای فرعون و اینها پیش آمده و داستانش را هم خُب همه می دانند در قرآن هم آمده، در روایات هم آمده، مسائل خُب روشن است.

امّا حقیقت مطلب و حقیقت قضیه این است که: همان طوری که بارها خدمت رفقا عرض کردیم

قرآن یک کتاب عملی و کتاب تربیتی است، یعنی وقتی که داستانی را نقل می‌کند، حکایت نمی‌خواهد بیان کند، قصه نمی‌خواهد بگوید، یک واقعه‌ای را که در گذشته [اتفاق افتاده]، نمی‌خواهد آن واقعه را برای ما بیان کند، علی‌کل حال قرآن یک تاریخ‌نویس نیست، هر مطلبی را که بیان می‌کند یعنی این قضیه به خود افرادی که در تخطاب با قرآن قرار گرفته‌اند این قضیه درباره آنها هم محقق است، اگر داستان موسی را بیان می‌کند و قضیه فرعون را، می‌خواهد بگوید که: امروز هم موسی و فرعون وجود دارد و همان داستان در امروز هم دارد انجام می‌شود و دارد تکرار می‌شود، تو به هوش باش و بین که در کدام طرف قرار داری؛ اگر قضیه حضرت ابراهیم و نمرود را بیان می‌کنند درست مانند همین قضیه و مسأله برای ما آن کیفیت رشد و نمو و بالندگی حضرت ابراهیم و در قبال او، شرایطی که برای انسان پیش می‌آید، شبهاتی که برای انسان پیش می‌آید، در طی مسیر کمالش و طی مسیر فهمش، و مجازهایی که به صورت حقیقت برای انسان جلوه

می‌کند خیلی دقت کنید در همین داستان حضرت ابراهیم در قرآن می‌بینید که، اوّل خیال کرد که ستاره خداست، گفتند ستاره خداست، بعد خیال کرد که ماه خداست، بعد خیال کرد که شمس و خورشید خداست، یک یک وقتی اینها افول کردند آن قدرت ظاهری خودشان را از دست دادند، دیگر از جلوی چشم محو شدند این محو شدن‌ها این ظاهر شدن‌ها هر کدام یک چکشی بود، یک تلنگری بود به باورهای حضرت ابراهیم که آن را از عالم وهمیات و از عالم تخیلات و عالم شعار و عالم تبلیغات و عالم نشان دادن ظواهر و نشان دادن مجازها بیرون بیاورد. یک یک تخیلات را از او بگیرد، توهمات را از او بگیرد و بعد او را متوجه کند به همان حقیقت لا یزالی که هیچ‌گاه اختفاء برنمی‌دارد و هیچ‌گاه محو و خفایی در او ظهور پیدا نمی‌کند.

بینید این سیری که برای حضرت ابراهیم پیش آمد، عیناً برای تک تک افراد ما در زندگی خود تا رسیدن به آن مقصود واقعی و یقین علمی، نه

توهّمات، نه تخیلات، نه شعارها، نه چشم و
همچشمی‌ها، نه مسائل دنیوی و نه رعایت مضار
نفسانی و مصالح نفسانی، تمام اینها برای ما همین
الآن وجود دارد، برای ما همین الآن تمام این مسائل
ظهور دارد، در تشخیص‌هایمان نسبت به راهی را که
در پیش می‌گرفتیم و در پیش می‌گیریم، امروز برای
ما یک نفر ظهور دارد، امروز برای ما یک نفر جلوه
دارد، امروز برای ما یک نفر به واسطه مسائل مختلف
و دواعی مختلف، داعی‌های مختلف ظهور دارد،
یکمرتبه می‌بینیم: عجب! این کسی که راجع به او
این فکر را می‌کردیم، راجع به او این تصور را
داشتیم، راجع به او این نوع تفکر می‌کردیم این که
این طوری از آب درآمد، این که این جوری دارد
صحبت می‌کند، این که این جوری دارد کار انجام
می‌دهد، اینکه این جوری دارد ... ببینید این قضیه
یک

مسأله، یک پدیده مبارکی است، یک پدیده
میمونی است که باید این را پذیرفت، و او را در درون
و قلب و ضمیر خویش جای داد و از او پذیرایی کرد؛
به صرف اینکه این فرد یک فردی است این طور بود
و الآن این قسم است نباید انسان بگذرد، رویش فکر
کند، کجای قضیه اشتباه بوده که من اشتباه کردم،
کجای این مسأله صحیح نبوده که من راه خلاف
رفتم، حضرت ابراهیم گفت: خُب حالا اینها
ستاره پرست هستند و خدا هستند و مثل افراد دیگر
مخفی شد، حالا مخفی بشود حالا ما یک خدای
مخفی هم داشته باشیم چه عیبی دارد، یا خدایی که
نیمه کاره است موقع غروب درمی آید و موقع طلوع
آفتاب هم از بین می رود، حالا چه اشکالی دارد یک
خدای نیمه کاره هم داشته باشیم، یک خدای مخفی
داشته باشیم! ببینید، فکر می کند! می گوید: خدا
همیشه باید بتواند برای من جلوه گری کند، خدا
همیشه باید ارتباطش را با من نگه دارد، خدا همیشه
باید در مرعی و منظر من باشد، خدا همیشه باید با
من در ارتباط باشد، خدایی که روز می رود من

نمی دانم کجای این آسمان پیدایش بکنم، آیا در این سمت است یا در این سمت است، این چه خدایی است که در من تخم شک و تردید را کاشت و رفت، این چه خدایی است؟ ماهش هم همین طور، خورشیداش هم همین طور، بقیه مظاهر مادی و مظاهر دنیوی اش هم همین طور.

ببینید، این را براساس فطرت خودش و براساس عقل خودش و براساس منطق خودش دارد می سنجد، آن خدایی که گاهی هست و گاهی نیست او فایده ندارد، آن عبادتی که مسیحیت فقط در روز یکشنبه در کلیسا می کنند حالا بر فرض شرایطش و خصوصیاتش را کار نداریم، این فایده ای ندارد، شش روز در هفته، انسان ارتباطش با خدا قطع باشد و فقط در یک روز با خدا ارتباط برقرار کند، این خدا نیست، لذا عبادت در اسلام می بینید در طول شبانه روز این عبادت مستمر است، موقع طلوع فجر که می شود بلند شو و وصل شو، سیمت را وصل کن، موقع ظهر که می شود چند ساعت گذشته خبر نداری، در دنیا مشغول دادوستد بودی، در بازار

مشغول دادوستد بودی آنی که به دنبالش بودی کجاست؟ چهار ساعت پیش، بلند شو و دوباره برقرار کن، دوباره این ارتباط را به وجود بیاور، آنی را که تو در پس اولویت‌ها قرار دادی او را بیاور در اولویت اوّل بگذار، آنی را که به همه چیز فکر کردی غیر از او، حالا بیا با آن ارتباط برقرار کن. ببینید این جنبه، جنبه تربیتی است، موقع نماز عصر که می‌شود باز بعد از دو ساعت، دو ساعت و نیم دوباره بیا آن ارتباط را برقرار کن، ظهر و عصر را با هم نخوان، بگو که خُب راحت شدیم برویم حالا سراغ ...، تا مغرب هم خدا بزرگ است.

بعد از دو ساعت و دو ساعت و نیم بیا دوباره آن ارتباط را برقرار کن، موقع نماز مغرب که می‌شود

همین‌طور، نماز عشاء هم که می‌شود
همین‌طور، و حتی برای نماز عشاء استحباب هم
داریم که از وقت یک ساعت و نیم به بعد حتی تأخیر
هم بیندازد، دو ساعت، سه ساعت بعد انجام شود که
باز یک فاصله‌ای تا موقع فجر آن فاصله، فاصله زیاد
نشود. ببینید، در تمام این مسأله آن ارتباطی را که
انسان می‌خواهد برقرار کند آن ارتباط را می‌گویند
ارتباط مستمر باید داشته باشد، آن ارتباط باید همیشه
باشد.

خُب حالا ما در اینجا چه می‌کنیم، در این دنیا
چه می‌کنیم؟ چه مسائلی برای ما جلوه دارد، چه
مسائلی برای ما نمود دارد، چه مسائلی برای ما ظهور
دارد، چه مسائلی قلب ما را پر می‌کند، چه مسائلی
در این دنیا ما را اشباع می‌کند.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام به آن کیفیت،
حضرت موسی، حضرت عیسی به آن کیفیت؛ تمام این
وقایعی را که ما در قرآن می‌بینیم که در امم گذشته بیان
کرده است همه آن وقایع برای تربیت امروز ما این
مسائل به کار می‌رود. در داستان حضرت یوسف نگاه

کنید، واقعاً داستان، داستان عجیبی است،
حضرت یوسف یکمرتبه از مادر پیغمبر به دنیا نیامد،
همین سیر علمی ما و سیر تجربی ما و سیر حیاتی را که
من و شما الآن در این دنیا داریم انجام می‌دهیم، همین
سیر را حضرت یوسف کرد تا به رسالت رسید، همین
راه را رفت، لذا حضرت یوسف در طول زندگی خود
اشتباه داشت، همه اشتباه داشتند، يك يك اشتباهات را
جبران می‌کردند.

امروز اگر بگوییم فلان پیغمبر اشتباه می‌کرده
همه بر می‌شویند، و آشفته می‌شوند: مگر پیغمبر اشتباه
می‌کند؟ خُب بله پیغمبر هم اشتباه می‌کند، آنچه که
مربوط به عصمت پیغمبر است کیفیت ارتباط پیغمبر با
افراد است در زمینه احکام و تکالیفی که مترتب بر آنها
خواهد شد و سخنانی که با آنها می‌گوید؛ اما خود او تا
به این مرتبه برسد تا به این نکته برسد و به این مرتبه‌ای
از وحی و یقین علمی بخواهد دسترسی پیدا کند، هزار
مرحله رد کرده است، و هزار راه رفته است و به مسائل
مختلف دچار شده، و يك يك تصحیح کرده، و روش

خود را تصحیح کرده تا به اینکه به اینجا رسیده، در قران کریم هم راجع به این قضیه مسائل زیاد است.

یک قضیه راجع به حضرت یوسف که خدمت رفقا نمی‌دانم عرض کردم یا نه؟! در قضیه حضرت یوسف وقتی که حضرت آمد تمام مطالبش را همه را براساس اتصال خودش با پروردگار یک به یک آمد جلو جلو تا در مسأله زلیخا و آن داستانی که پیش آمد و آن اتصال حضرت به پروردگار موجب شد که در آن عمل حرام قرار نگیرد و بعد وارد زندان می‌شود، همین که آن دو نفر می‌آیند در

همین جا یک سکتی واقع می‌شود و یک نقطه‌ای در اینجا پدید می‌آیند، وقتی می‌روند می‌گویند: وقتی آنجا می‌روی به آن پادشاه داستان من را بگو که خلاصه قضیه ما به این کیفیت بود و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و الآن بی‌گناه اینجا هستیم.

آیا این کار حضرت یوسف در اینجا کار صحیحی بود؟ کار منطقی و عقلایی بود؟ از دیدگاه ما بله، بالاخره ما یک فردی هستیم مورد ظلم قرار گرفتیم و آن پادشاه هم در آنجا هست و شخصی در اینجا دارد وسیله برای اتصال و ارتباط است داریم به او داستان خود را می‌گوییم، خُب این مسأله یک مسأله منطقی است، اما برای فردی که ماوراء این مرتبه و مرحله می‌خواهد حرکت کند، و سیر خودش را از این مرتبه می‌خواهد بالا ببرد این گناه نابخشدنی است. تو که در همه احوال خدا را ناظر می‌دانی و خدا را بر همه احوال خودت حتی از خودت به خودت نزدیکتر می‌دانی، که **نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** ق، ۱۶ ما از رگ گردن به انسان نزدیکتر هستیم، اگر می‌دانی این توصیه دیگر در

اینجا چه جایگاهی دارد؟! این توصیه برای افراد عوام اشکال ندارد، افرادی که مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرند خُب می‌گویند: فلان کس را داریم، فلان کس را در فلان اداره داریم، فلان کس را در فلان نهاد داریم، فلان کس را در فلان سازمان داریم، مشکل نیست، دلمان خوش است، ته دلشان مشعوف هستند حالا یک شب گرفتار شدند عیبی ندارد فردا خلاص می‌شویم، دو شب گرفتارند عیبی ندارد فلان کس هم هست از آنجا دارد برایمان فعالیت می‌کند، سه شب گرفتار شدند ... دل خوش است، آنی را که باید در مرتبه اوّل از اولویت قرار بگیرد او کجاست؟ او کجاست؟ آنی که تمام اتصال باید به او باشد او پشت سر است، افراد عادی الآن در جلو قرار دارند.

حضرت یوسف علی نبینا و آله علیه السلام در یک همچنین وضعیتی قرار گرفته، تو که در همه احوال خدا را ناظر می‌دانی این توصیه تو دیگر در اینجا چه معنایی دارد، حالا که این توصیه را کردی، حالا که این اشتباه را مرتکب شدی، حالا ما تو را

هفت سال در اینجا نگه می‌داریم، قشنگ در اینجا
بمان، مراتب رسیدن به پیامبری را در همین زندان
طی کن، آنچه را که موجب شد این نقطه ضعف از
تو بروز پیدا کند به واسطه تجربه عملی نه تجربه
علمی، به واسطه یک تجربه عملی از وجود خودت
پاک کن، که دیگر حتی فکر این هم نتواند به تو
خطور کند، شما خیال می‌کردید پیغمبران همین
کشکی رسیدند به پیامبری؟ صبح از رختخوابشان
بلند شدند و وضو گرفتند و نماز خواندند و ملائکه
وحی بر آنها نازل شد: شما امروز پیغمبر شدید! نه
آقا جان دم شتر به زمین می‌رسد، پدرش درمی‌آید
در قضایای زندگی و حوادثی که برایش اتفاق
می‌افتد، و تجربیاتی که یکی پس از دیگری می‌کند تا
می‌رسد به آن

مرتب‌های که باید برسد، تازه در آنجا هم مراتب مراتب مختلفی است و هر کدام از انبیاء دارای رتبه خاص خودشان هستند، **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**، ما اینها را دارای مراتب قرار دادیم، دارای فضیلت‌های مختلف قرار دادیم. این مسأله، مسأله بشر است، بشر برای رسیدن به یک حقیقت وجدانی و رسیدن به یک حقیقت فطری که اتصال او به مبدأ عالم وجود و ادراک واقعی نه ادراک فکری، ادراک واقعی همان‌طوری که حضرت یوسف یک همچنین ادراک را کرد، همان‌طوری که حضرت یونس در آن تجربه‌ای که برای او پیش آمد این ادراک را کرد، همان‌طوری که حضرت موسی در ارتباط با خضر این ادراک را کرد، این ادراک واقعی و این ادراک حقیقی در اتصال به مبدأ عالم وجود و اینی که پروردگار تمام حیثیت علیت و تاثیر در عالم وجود اختصاص به او دارد، و همه چیز به او برمی‌گردد، و زمام همه امور به دست پروردگار است، و او مسیطر و مهیمن بر همه چیز است، این بشر باید این تجربه را در این دنیا داشته باشد.

البته افرادی هستند که خارج از جری زندگی که برای همگان است اینها به این نکته می‌رسند، البته خُب اینها بسیار معدود هستند، اینها آن واقعیت را در طول سیر سلوکی خودشان و در طول سیر حرکت خودشان به سوی پروردگار آن واقعیت را و آن حقیقت را درک می‌کنند.

اینها برای رسیدن به این مسأله نیاز به تجربه دارند، تجربه حسی دارند، همان‌طوری که این قضیه برای همه افراد هست، در همه زمینه‌ها. مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت راجع به این آیه **وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي**

الْأَرْضِ، فرمودند: وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله در کنار امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حسنین بودند نگاه کردند به آنها و گریه کردند، فرمودند که: «انتم المستضعفون من بعدی، مستضعفین پس از من شاهها هستید، شاهها را مورد استضعاف قرار می‌دهند، شاهها را مورد بی‌مهری و کم‌لطفی قرار می‌دهند و ظلم و ستم قرار می‌دهند» از حضرت سؤال

می‌کند که این معنای استضعاف چیست، انتم

المستضعفون ... این چه معنای می‌تواند داشته باشد؟

حضرت می‌فرمایند که: پیغمبر صلی‌الله

علیه‌وآله فرمودند که: این آیه در شأن ما اهل‌بیت

نازل شده است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

بسیار بسیار نکته عجیبی است، حتی در بعضی از

اخبار هست وقتی که حضرت بقیة‌الله به دنیا آمدند

این آیه را تلاوت کردند وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ

اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ القصص، ۵ «اراده خدا بر این تعلق گرفته

است آنهایی که مورد استضعاف قرار گرفتند آنها به

مقام امامت و مقام سربلندی و پیشوایی امت برسند

و وارثین باشند

وارثین یعنی وارثین مقام اسماء و صفات کلیه پروردگار و آن اسماء کلیه و صفات کلیه را در این عالم به مرتبه ظهور برسانند، در هر رتبه و در هر مقام و موقعیت استعدادی خود شخص.»

این مرتبه استضعاف چه مرتبه‌ای است؟ آیا اینکه امام‌علیه‌السلام بیاید و حکومت بکند بر افراد این به این معناست که از استضعاف درآمده و بیرون آمده؟! یعنی واقعاً آن چهار سالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر این مردم حکومت کرد و خلافت ظاهری به دست آن حضرت افتاد با آن زمانی که در منزل خانه‌نشین شد و خلافت را آن خلفای ثلاثه غاصب از ذیحق او غصب کردند آیا تفاوتی داشت؟ چه فرقی کرد؟ چهار سال حضرت حکومت کرد بین این چهار سال و بین آن زمانی که در منزل بود چه اتّفاقی افتاد؟ هیچ! غیر از دردسر و بیا و برو جنگ و خلاف و مخالفت‌هایی که با آن حضرت کردند و دردسرهایی که برای حضرت ایجاد کردند و حضرت از خدا طلب مرگ کرد و جانشینی کسی را که بتواند با این مردم زندگی بکند، حضرت در زمانی

که در منزل بودند و خانه‌نشین بودند و کاری به کار سیاست نداشتند، کاری به کار حکومت نداشتند کی از خدا طلب مرگ و اینها کردند، هر کاری می‌خواهند بکنند، بکنند، چه اتّفاقی افتاد؟ چه مسأله‌ای به وجود آمد؟

آیا اینها از استضعاف بیرون آمدند؟ یا اینکه منظور از استضعاف در اینجا استضعاف علمی است و استضعاف فهم است، یعنی مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام موقعیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نشناختند، به آن معرفتی که باید برسند نرسیدند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مانند سایر افراد پنداشتند، آن مقام و منزلتی که باید برای امام خود در نظر بگیرند آن مقام و منزلت را فراموش کردند، لذا آمدند دنبال دیگران رفتند، شخص دیگری را برگزیدند، دینی را که آن دین را برای خود پذیرفتند دین يك دینی نبود که مورد رضای پروردگار باشد، دینی نبود که اینها را از مادیات بیرون بیاورد، دینی نبود که اینها را از پرده‌های شهوات و توغل در دنیا و کثرات و تعلقات خارج کند،

يك دينى بود مانند مسيحيت و يهوديت و زرتشتى و
جبريت و اينها، منتهى آن اسمش موسى و عيسى بود،
اين اسمش پيغمبر است، در آن [دين] آن حرکات بود،
در آن [دين] اين حرکات است، آن، آن کارها را داشت،
اين، اين کارها را دارد، آن، آن تکاليف را داشت، اين،
اين تکاليف را دارد، اين دينى که مردم بعد از
پيغمبر صلى الله عليه وآله برگزیدند با دينى که يهوديت و
مسيحيت داشتند و به کنشت و کليسا مى رفتند چه
فرقى داشت؟ آنى که بايد پشت سر أميرالمؤمنين
عليه السلام نماز بخواند بلند مى شود مى رود پشت سر
آن شخص غاصب نماز مى خواند، آيا اين مورد رضای
الهى است؟ اين عملش مورد رضای الهى است؟ آن
کسى که بايد به دور خانه على عليه السلام طواف کند،
بلند مى شود در تحت

حکومت جائر و می‌رود و به دور خانه آن
جائر طواف می‌کند، آیا این دین و این روش مورد
رضای الهی است؟ ابداء، هیچ تفاوتی نمی‌کند.

به آن مسیحی می‌گویند: چرا شما در کلیسا
می‌روید، و در روز یکشنبه نماز می‌خوانی؟
می‌گوید: به ما این طوری گفتند و ما هم همین کار را
انجام می‌دهیم! می‌گوییم: چه منطقی پشتش است؟
می‌گوید: هیچی! به این هم می‌گویند: برای چه
علی‌علیه‌السلام را کنار می‌گذاری و به دنبال ابوبکر
می‌روی؟ می‌گوید: مردم انتخاب کردند به بقیه کارها
هم ما کاری نداریم! خُب چه فرقی کرد؟ بین این
مردم و بین مسیحیت و یهودیت چه فرقی کرد؟ چه
تفاوتی می‌کند اگر انسان یک حقی را کنار بگذارد،
اگر قرار بر کنار گذاشتن یک حق است، اگر قرار بر
نادیده گرفتن حق است، اگر قرار بر عمل به شعار و
تبلیغات است، دیگر بین ما و بین مسیحیت و
یهودیت و آن افراد بی‌دین و ملحد دیگر چه تفاوتی
دارد؟ چه فرقی می‌کند؟ هر دو یکی هستیم، این در
این قالب آن در آن قالب، تفاوتی نمی‌کند.

علی بن ابی حمزه از اصحاب مهم

موسی بن جعفر علیه السلام بود این مطالب، مطالب خیلی مهم است، اینها بزنگاه‌های مسأله است که باید ما به اینها برسیم، این همان نکته‌ای است که امام صادق و امام باقر علیهم السلام به شیعیان تذکر می‌دهند که در غیبت قائم ما باید منتظر ظهور باشیم، این نکته است تا وقتی که مورد وکالت حضرت بود و با حضرت ارتباط داشت، امام همه موسی بن جعفر علیه السلام است، واسطه بین خدا و خلق موسی بن جعفر علیه السلام، دین رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام است، همه مسائل درست، مردم به او توجه می‌کردند، می‌آمدند مطالب، وجوهات همه را به او می‌دادند، اما همین که موسی بن جعفر علیه السلام به شهادت می‌رسند و علی بن موسی الرضا به جای پدر می‌نشیند، و به او می‌فرماید که: شما وکیل موسی بن جعفر علیه السلام پدر من بودید بسیار خُب، آنچه را که الآن در نزد شماست باید برای من بفرستید. تا یک همچین قضیه‌ای اتفاق می‌افتد یک

مرتبۀ آن ضعف‌هایی که در زمان اتصال با موسی بن جعفر علیه‌السلام نه اتصال قلبی، بلکه اتصال ظاهری فقط، آن ضعف‌ها و آن نارسایی‌ها و آن کمبودها و آن مطالب قابل توجه که ممکن است برای همه ما در هر شرایطی که هستیم، کاری به لباس ندارد، کاری به ظاهر ندارد، آن شرایطی که در این قلب مخفی است، و برای کسی آشکار نیست، آن ضعف‌هایی که در این قلوب مخفی است و قابل رویت دیگران نیست در یک همچنین شرایطی می‌آید خودش را نشان می‌دهد. اصلاً کی گفته شما امام هستید؟ دلیل بیاورید، کی گفته شما به جای پدرتان هستید؟ سند بیاورید، مکتوب بیاورید، مکتوب هم بیاورید به جای پدرتان امضا کردید، کی گفته؟

آیه قرآن دارید، آیه قرآن بیاورید، نوشته‌ای از پدرتان دارید، تازه اگر نوشته هم بیاورد شیطان هزار تا راه دارد، همان طوری که حق راهش مشخص است شیطان هم درست می‌کند، شما دارید دروغ می‌گویید، نعوذبالله از خودت درمی‌آوری، مگر نگفت؟ مگر نگفت؟ این کسی بود که وکیل موسی بن جعفر علیه السلام بود، مردم به او مراجعه می‌کردند در ارتباط با حضرت وقتی دستشان به حضرت نمی‌رسید، وکیل حضرت آدم معمولی نیست، یک آدم سر خیابانی نیست، این فردی است که مورد اعتماد یک شخص است، ولی ببینید آن چیزهایی که در درون او مخفی بود و در دوران امامت موسی بن جعفر علیه السلام، نیامد آنها را اصلاح کند، نیامد آن ضعف‌ها را در ارتباط با این امام جبران کند، نیامد خودش را در ارتباط با این مسائل و گرفتاری‌های خودش و دردهای خودش و بیماری‌های خودش، نیامد از این موقعیت بهره ببرد، و مانند اصحاب خاص ائمه بیاید استفاده کند، سرش به این بیاوبروها گرم شد، به این رفت و آمدها غره

شد، به این که بگویند: وکیل امام علیه السلام است
گول خورد، به اینکه او را بالا بالا بیاورند و کوجه
درست کنند و صلوات بفرستند برای آمدنش و برای
رفتنش که تمام اینها وسائل و آلات شیطان است
برای اینی که انسان نتواند به آن دردها برسد، و سرش
به اینها گرم شود، لذا وقتی که یک امتحان پیش
می آید موسی بن جعفر علیه السلام به شهادت
می رسند امام رضا علیه السلام به جای پدر قرار
می گیرد می بیند: هان! الآن دیگر زمینه ای است که
بتواند اینها را بروز بدهد، آن موسی بن جعفر
علیه السلام بود کاری نمی شد کرد، آن موسی بن جعفر
علیه السلام بود بالاخره وکالت داشت و همه هم
می دانستند و نمی شد مخالفت کرد، الآن زمینه، زمینه
امام رضا علیه السلام و گرنه اگر قرار است همان زمان
موسی بن جعفر علیه السلام به وسیله ای به دنبالش
می فرستادند و می گفتند که: راهت را تغییر بده و این
کار را انجام بده! نه، این باید به اینجا برسد، باید به
این نکته برسد، آن امتحانی که باید پیش بیاید باید به
واسطه علی بن موسی الرضا علیه السلام و به دست

علی بن موسی الرضا علیه السلام انجام بگیرد.

آیا ما در این زمان خود يك علی بن ابی حمزه

نیستیم؟ هر کدام از ما، نیستیم؟ آیا در مواردی که

نسبت به يك جریان علاقه داریم، محبت داریم،

فکرمان، ذکرمان در آنجا قرار دارد، تعریف و تمجید و

تشویق و مسائل دیگر از ما سر نمی زند؟ و وقتی آن

جریان تغییر پیدا کرد و آن تمایل تغییر پیدا کرد آیا تعبیر

ما هم تغییر پیدا نمی کند؟ این طور نیست؟ پس ما هم

همان هستیم، تفاوتی نمی کند، چه فرقی می کند؟

اگر در دو زمان یک کلام گفتیم، در دو

موقعیت مختلف یک حرف را زدیم، در دو صورت

یک

نمود از ما بروز و ظهور پیدا کرد، آن موقع
جای امیدواری هست، و گرنه امروز که به دنبال این
شخص هستیم، تعریف و تمجید و تشویق و امثال
ذکر و هزار صفت و هزار نعت نالایق را به او و بعد
که از او جدا شدیم و در این صورت دیگر قرار
گرفتیم می‌بینیم درست عکس آنچه را که تا بحال
گفتیم؛ حُب این که فرقی نکرده، اینکه تفاوت نکرده،
ما تفاوت کردیم، ما عوض شدیم، ما تغییر پیدا
کردیم!

این لازمه این بشر است، خدا در آیه قرآن
نسبت به این مسأله خود می‌گوید ببینید تمام آیات
قرآن همه منطبق بر ماست، همه آیات قرآن **وَ إِذَا
مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا
نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ الْإِسْرَاءِ، ۶۷،** اصلاً واقعاً آیه عجیب
است، یعنی اصلاً انسان این قضیه را در خودش حس
می‌کند، این واقعه را در خودش حس می‌کند.

خدا می‌فرماید: «وقتی که شما در یک حالت
قرار گرفتید، در یک حالت نیاز واقع شدید، در
مسائل مختلف زندگی، حالا آن مثال دریا را می‌زند،
در دریا حُب مسأله همین است، در دریا که دیگر

خشکی نیست، در دریا غرق است و هلاکت است و مهلکه است و اینها، دریا هم که همیشه آرام نیست، باد می آید طوفان می آید و امثال ذلک، آن هم با آن وسایل آن روز و با آن کیفیت در آن موقعیت خاص. آنچه را که مخفی است و نباید مخفی باشد آن ما هستیم که پنهان هستیم، عجب کشتی خوب است، عجب دریای خوبیست، عجب هوای خوبیست، عجب ملوان خوبیست، عجب کشتیان خوبیست، چه استحکامی دارد، چه چی دارد، تمام اینها می بینید ما در کار نیستیم، کشتی، کشتی خوب است، ملوان، ملوان خوب است، دریا دریای آرامی است، باد نمی آید. حالا همین قضیه همیشه که اتفاق نمی افتد، یک دفعه ممکن است طور دیگری اتفاق بیفتد، به نحو دیگری اتفاق بیفتد، باد بیاید، آن دریای آرام تبدیل به دریای متلاطم می شود، آن کشتی که تا به حال به او اعتماد بود تبدیل به یک پر کاهی شود، آن ملوانی که تابحال به او توجه می کردیم خود او برای نجات خودش دارد این طرف و آن طرف می رود، کو تمام شد، تمام آن اسباب و وسایل و

آلاتی که آن در مقابل ما بود و آن وسیله اصلی مخفی بود، تمام آنها یک یک از دست رفت، هیچ چیز دیگر نماند، هیچ دیگر وسیله‌ای باقی نماند در یک همچنین شرایطی شما نگاه می‌کنید می‌بینید آن قلب متوجه آن وسیله می‌شود، بالاخره قلب باید متوجه یک وسیله‌ای شود یا نه؟ این باید بشود.

قلب بدون توجه به وسیله قلب حرکت نمی‌کند، ضمیر و نفس انسان آرامش ندارد، در این قلب باید یک وسیله‌ای قرار بگیرد، تا به حال آن وسیله اینجا کشتی بود، دوباره یک وسیله‌ای که این تو بود در این قلب، ملوان بود، دوباره یک وسیله دیگر صافی آب دریا بود، اینها همه وسیله بودند، دوباره وسیله

دیگر همان سلامتی و صحت بدن بود، ما خیال می‌کنیم ابر و باد و خورشید و اینها همه در تحت تصرف ما هستند، تمام عالم وجود بر وفق مرام ما و بر وفق نیت ما می‌گردد، حوادثی که در دنیا اتفاق می‌افتد باید به نیت ما رقم بخورد؛ خیلی اشتباه کردیم، خیلی راه رفتیم، نه جانم! ما یک پر کاهی هستیم، در این دریای وجود داریم حرکت می‌کنیم، خودمان را وفق دادیم به مقصد می‌رسیم، وفق ندادیم طوفان‌ها ما را به زیر خواهد کشاند، بخواهیم یا نخواهیم چطور اینکه کشاند، افرادی را که تصور نمی‌رفت همه را به زیر کشاند، شکی در این مسأله نداریم. وقتی همه این وسایل از دست رفت چون قلب بی‌وسیله نمی‌تواند بماند، می‌رود سراغ آن وسیله اصلی، آنی که تا به حال آخر بود حالا رو آمد، چون همه وسایل رفتند آن رو آمد.

یک روایت عجیبی است می‌فرماید که: آن شخصی که دارد نماز می‌خواند به سمت من ولی افکارش این طرف است، آن طرف است، فلان کار را انجام بدهیم، فلان کار را انجام بدهیم، تمام

مشکلات خودش را در نماز حل می‌کند، خداوند خطاب به ملائکه می‌دهد حالا این نماز که از سقف بالاتر نمی‌رود ملائکه می‌خواهند نماز را بالا ببرند، خدا می‌فرماید: نمی‌خواهد زحمت بکشید، نماز یکی را زحمت بکشید که یک مقداری بیارزد، آن نماز ارزش داشته باشد، این شخص مرا در نماز خودش با دیگران شریک قرار داد، به فکر همه بود غیر از فکر ما، خُب فقط همین ظاهر به حسب ظاهر آمد یک دستی تکان داد و من شریک خوبی هستم، سهم خودم را هم به همان شرکا می‌بخشم، لذا نیازی به نماز این ندارم. توجه کردید! این نمازی است که ما می‌خوانیم.

در این نماز من کجا قرار گرفته بودم؟ این دست تکان دادن‌ها، این حمد و سوره خواندن‌ها، من کجا بودم؟ صحبتِ نماز نیست، صحبتِ قضا یا است، صحبتِ مسائل است، همین که ما آنها را نجات دادیم، آوردیم به خشکی رساندیم دوباره برگشت به همان عادتی که داشته، همان علل و اسباب ظاهری دوباره جلو آمد، آدم که نشدی، خدا

که نشان می‌دهد می‌گوید: بابا یک دفعه، دو دفعه، سه دفعه، خُب چرا آدم نمی‌شوی؟ چرا متوجه نمی‌شوی بر اینکه باید همیشه به من توجه کنی.

این را می‌گویند استضعاف، ما خدا را مستضعف قرار دادیم در عالم وجود، جایگاه واقعی خدا را ما در نظر نگرفتیم، خدا را در جایگاه قرار ندادیم، خُب امام هم که همان است، امام هم که تفاوتی نمی‌کند. استضعاف امام یعنی استضعاف علمی؛ در این که باید بدانیم امام علیه‌السلام واسطه عالم است، ما این را قبول نکردیم، در این که باید بدانیم همه حقیقت عالم وجود در وجود امام است ما این را نپذیرفتیم، لذا

به افراد مختلف می‌زنیم، به جاهای مختلف می‌زنیم، به افکار مختلف می‌زنیم، زندگی خودمان را انجام می‌دهیم، حالا در ضمنش یک امام‌زمانی هم بود، بود نبود هم نبود، بالاخره زندگی‌مان را داریم می‌کنیم، زندگی‌مان را بالاخره داریم انجام می‌دهیم، کار خودمان را داریم انجام می‌دهیم، ارتباطات خودمان را داریم انجام می‌دهیم، در قضایای مختلفی که برای ما پیش می‌آید بیناوبین‌الله آیا در آن قضیه اول سراغ خدا می‌رویم یا می‌گوییم: نه مسأله‌ای نیست الحمدلله چند نفر را داریم، اینجا داریم، آنجا داریم! اینها هر کدامشان باشد مسأله را حل می‌کنند. به ظاهر می‌گوییم: خدا، همه چیز به دست خداست ولی دروغ می‌گوییم، شوخی می‌کنیم. فلان کار را، فلان اداره آن شخص هست انجام می‌دهد، وقتی که رفتیم سراغش به او زنگ زدیم می‌گوید: نه من فعلاً یک مشکلاتی دارم حالا شما فعلاً... می‌گوییم: خُب فلان کس دیگر هم هست، سراغ او هم که می‌رویم او هم می‌گوید که: من الآن یک گرفتاری دارم خُب بهتر است که من اصلاً در این کار دخالت نکنم برای

خود من مشکلاتی ایجاد می‌شود، شما به کس دیگر مراجعه کنید. این هم نفر دوّم، نفر سوم که می‌روید یک خرده کار انجام می‌دهد زورش به جایی نمی‌رسد آن هم مطلبی بر نمی‌آید، می‌رویم سراغ چهارم، وقتی همه آن افرادی که در ذهن داشتیم و همه آنهایی را که قبل از اتصال به پروردگار برای ما در این عالم نمود داشتند، و به خیال خود می‌توانستند دستی از ما بگیرند و مشکل ما را حل کنند، همه آنها وقتی که خلع سلاح شدند و هیچ کدام نتوانستند کاری انجام بدهند آن موقع می‌رویم سراغ خدا، **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ النمل، ۶۲** خدا می‌گوید: حالا، آخر سر آمدی؟ خُب برو دیگر برو سراغ همان‌ها، برو سراغ آنها.

بیماری داریم اوّل می‌گوییم: فلان دکتر هست دیگر نیازی نداریم غصه نداریم، این همه مریض رفتند پیشش شفا پیدا کردند، نشد فلان جا، نشد خارج، نشد آنجا، یک‌یک تمام اینها را می‌رویم وقتی از آنجا ما را جواب دادند و پس فرستادند، آن موقع، دعا کنید به مردم بگویید: دعا کنند و به همه

بگویند فلان کنند. پس این تا سقف، این دستگاهها
برای چه است؟ آنی را که باید در اول قرار بدهیم
می‌گذاریم آخر سر، او می‌رود آخر سر، همین
دستگاهها که یکی یکی همینها که تا سقف چیده
شده و یکی‌اش هم جای دیگر گیر نمی‌آید، وقتی
همینها را یک یک اینها از کار افتادند، اینها اثر
خودشان را از دست دادند،

از همه جا که ناامید حالا برویم سراغ خدا، در مساجد فلان کنید، در تکایا فلان کنید، مؤمنین این جور بگویند، مؤمنین دعا کنند. ولی از اوّل نه، آن را برداریم بیاوریم، آن پزشک را برداریم از فلان جا بیاوریم، آن دستگاه را برداریم از اینجا بیاوریم، این را برداریم بیاوریم، سراغ خدا پس کی رفتیم؟ آخر سر رفتیم؟ وقتی دیگر همه دستگاه‌ها صاف نشان داد آن موقع باید سراغ خدا بروی؟ یا نه، از اوّل باید برویم، این می‌شود استضعاف خدا. پس ما خدا را مستضعف کردیم، از همه هم اتفاقاً مظلوم‌تر همین خداست، از همه مظلوم‌تر، از همه مستضعف‌تر و از همه مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفتن، همین خدایی که داریم، ائمه ما چه بودند همین بودند، همین بودند، وضع ائمه همین بود، وقتی که آن اوّلی می‌آید و می‌رود، دوّمی هم می‌آید، سومی هم می‌آید، همه مردم دیدند آن کسانی که آمدند و انتخاب کردند و این‌طور درآمدند حالا می‌آیند سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا علی تو بیا، این از روی یک نیاز و یک احتیاج ظاهری است ولی واقعی

نیست، اگر این نیاز، نیاز واقعی باشد امیرالمؤمنین علیه السلام می آید نه اینکه به آنها بگوید: من کاری به شما ندارم و به دولت و حکومت شما کاری ندارم بروید کسی دیگر را انتخاب کنید. مگر فرمود، اگر نیاز واقعی باشد می آید، نیاز نیاز واقعی نیست، چون می بینند که کسی نیست می آیند سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام و وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد بر اریکه حکومت نشست، این ساز خودش را زد، آن ساز خودش را زد، آن رفت دنبال خودش، و دستوراتی را که می داد انجام نمی دادند، مطالبی را که می گفت ترتیب اثر نمی دادند، این می شود استضعاف. پس این حکومت هم کاری انجام نداد، این چهار سال حکومت، امیرالمؤمنین علیه السلام را از استضعاف خارج نکرد. وجود امام زمان علیه السلام برای همین مسأله است، که مردم را به آن مرتبه از نیاز واقعی برساند، که این نیاز واقعی و این احتیاج واقعی فقط و فقط و فقط از من می تواند آن نیاز برطرف بشود و کس دیگری نمی تواند، هر کسی هم که بگوید خواهید دید که خلاف گفته است، هر

کسی هم نخواهد خودش را به جای من بگذارد
خواهید دید که رسوا خواهد شد، رسوا خواهد شد،
و هر کسی که نخواهد این طور خود را بنمایاند که
مانند من می تواند دستگیری کند، نیاز درونی را
برطرف کند، شما خواهید دید که به شکست منتهی
خواهد شد، تجربه خواهید کرد و این مطلب را
خودتان خواهید دید، فقط و فقط مسأله به دست من
است، این نیاز نیازی است که باید تجربه حسی برای
افراد این نتیجه را به

وجود بیاورد، در حس خود و در وجود خود این را بفهمند و احساس کنند و نیاز را بفهمند و این که بدون اتصال با آن حضرت قدم از قدم نمی‌توانند بردارند، و راه به سوی خدا را نمی‌توانند طی کنند، و به کلام این و آن نمی‌توانند عمل کنند، و آن مظاهری که خود را به جای آن حقیقت و آن واقعیت جلوه دادند به آن مظاهر نمی‌توانند متشبث بشوند، و این فقط با یکی دو قضیه اتفاق نمی‌افتد، باید این نفوس و این قلوب این قدر تجربه بکنند و این قدر مطالب مختلف برای آنها پیش بیاید یک‌به‌یک مانند حضرت ابراهیم، ستاره، ماه، خورشید، سایر علل و اسباب مادی، اینها یک‌به‌یک بیایند تا اینکه بفهمند که آن حقیقت فقط در یک جا متمرکز است، در یک جا و الحمدلله این آثار و طلیعه این قضیه دارد روشن می‌شود.

آنچه را که مشهود است نه در صرفاً فقط اینجا در همه جا، توجهی که نسبت به این قضیه دارد اتفاق می‌افتد، افکاری که در این زمینه کم کم دارد روشن می‌شود، و این با گفتن و روایات و آیات و قرآن

خواندن و اینها برای انسان پیدا نمی‌شود، آن نفوسی که آن نفوس به دنبال حقیقت می‌خواهند بگردند، به دنبال واقعیت می‌خواهند بگردند، از تقلید و تبعیت کورکورانه و سر به زیر انداختن خود را می‌خواهند خارج کنند، آن افرادی که برای رسیدن به مطلوب، اغناء نفس و اغناء فطرت خود را طلب می‌کنند، و به دور از مسائل و تبلیغات ظاهری و مسائل دنیوی زید و عمر، به دور از حرکت به سوی دنیای دیگران خود می‌خواهند راه را پیدا کنند، آنها راهی به واقعیت و قلب و درون حضرت بقيةالله ارواحنا فداه دارند باز می‌کنند، این افراد، این اشخاص، و کاری هم به ظاهر ندارد، نه ممکن است حتی ظاهرش هم ظاهر نامناسبی باشد هیچ مطلبی نیست.

با ظاهر کار درست نمی‌شود، با قلب و واقع

است که آن حقیقت خودش را نشان می‌دهد، هر خلافی

که تا به حال از زمان حضرت آدم شده و خواهد شد با

ظاهر مناسب انجام شده است هر خلافی که انجام

شده، کسی با ظاهر نامناسب نمی‌تواند خلاف کند،

کسی با ظاهر نامناسب نمی‌تواند بفریبد و افراد را به

سمت خود جذب کند، باید این وسیله، وسیله مناسبی
باشد پس بنابراین آن توقعی را که انسان از راه خودش
و از اتصال خودش به پروردگار آن توقعی را که در
درون خودش

دارد انجام می‌دهد آن توقع دارد کم کم صورت واقعی به خود می‌گیرد و این بشارتی است، بشارتی است برای اینکه با تمام این اوضاع و احوال و با تمام این ناملایمات و گرفتاری‌ها و با تمام این مسائلی که انسان در تمام جاها و در هر گوشه از دنیا دارد مشاهده می‌کند و در اجتماعات دارد این مسائل را می‌بیند، این واقعیت به صورت یک زمینه‌نورانی و یک فطرت و سرمایه واقعی برای حرکت انسان این دارد کم کم خودش را نشان می‌دهد و به همان سمت و سویی که باید امام‌علیه‌السلام خود را نشان بدهد به همان سمت و سو حرکت می‌کند و گرنه امام‌زمان علیه‌السلام با بقیه ائمه خُب چه تفاوت می‌کند؟ چرا باید حضرت بعد از هزار سال، دوهزار سال، سه‌هزار سال ظهور کنند، چه دلیلی دارد؟ خُب بین حضرت و بین پدران خودشان مگر چه فرقی هست؟

در زمان ائمه‌علیهم‌السلام این استضعاف وجود داشت، غیر از آن افراد خاص که مورد نظر و عنایت حضرت بودند و تا حدودی متوجه شده بودند، بقیه افراد برای امام‌علیه‌السلام آن وقع حقیقی

را قائل نمی‌شدند، خُب می‌گفتند: این بسیار آدم خوبی است، عالمی است برویم از او استفاده کنیم، برویم ازش استفاده کنیم.

در زمان مرحوم آقا رضو اللہ علیہ ہم خیلی از افراد بودند وقتی که می‌آمدند و ہم خیلی اتفاقاً متحد می‌شدند خوشحال می‌شدند، در عین حال قشنگ کاملاً می‌رفتند فرض کنید که در جاهای دیگر و با افرادی دیگری حشرونشر داشتند که اینها در نقطه تقابل و تعارض با ایشان قرار گرفتند، ہم می‌رود آنجا مسأله‌اش را از او می‌پرسد و پیش او فرض کنید که نصیحت او را گوش دهد، با او حشرونشر دارد پشت سرش نماز بخواند، ہم بلند می‌شود می‌آید اینجا و اینجا هم خوشحال است که فرض کنید که آقای طهرانی را دیده و پشت سرشان نماز خوانده و با ایشان صحبت کرده و از ایشان سؤال کرده، هر دو. خُب این آقای طهرانی برای او چه اثری خواهد داشت؟ چه نتیجه‌ای برای او خواهد داشت؟ وقتی که آن نیاز الآن در او به وجود نیامده، این دین او مثل همان دین مسیحیت و یهودیت که

در یک رتبه همه را قرار می‌دهند، منتهی در آن
مسیحیت، کنشت است، او مسجد است، آن نمی‌دانم
کلیساست او نمی‌دانم حسینیه است، آن نمی‌دانم
فلان جلسه است و آن... در یک رتبه و در یک مرتبه
از اعتقاد و از تعبد مطلب قرار گرفته است، و گرنه
اینی که انسان به این نکته برسد که باید امام را از این
دریچه نگاه کرد که: حقیقت عالم وجود امام است،
اصل و اساس عالم وجود امام است، امروز که
امام‌زمان علیه‌السلام به دنیا آمد می‌دانید معنایش
یعنی چه؟ معنایش این است که: شخصی که، آن
نفسی که، آن ذاتی که، آن وجودی که، مشیت الهی
را در این عالم در تمام ذرات عالم وجود چه عالم
ماده، چه عالم معنا پیاده بکند

امروز به دنیا آمد.

ما الآن می‌رویم برای زیارت امام‌رضا
علیه‌السلام به امام‌رضا علیه‌السلام متوسل می‌شویم،
برای حاجات خودمان، حاجات ظاهری، حاجات
باطنی، آنی که دارد این حاجات را برآورده می‌کند
امام‌رضا علیه‌السلام نیست او امام‌زمان علیه‌السلام
است، ما می‌رویم برای قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله،
زیارت قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داریم زیارت
می‌کنیم، السلام‌علیک یا رسول‌الله، حاجات خودمان
را در نظر می‌گیریم، حاجات معنوی، حاجات
ظاهری، عرضه می‌داریم به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
و بعد می‌بینیم که مستجاب شد، حاجت برآورده شد،
چه کسی این حاجت را برآورده کرد آن
پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست، امام‌زمان علیه‌السلام
کرده، این مسأله مسأله امامت است. ما به هر کدام از
ائمہ توسل می‌کنیم به جای خود، به خدا هم توسل
می‌کنیم حتی در توسل به خدا: خدایا این مسأله را
حل کن، این مشکل را حل کن، این بیماری را
برطرف کن، این قرض را ادا کن، این مشکل را چیز

کن، این مسائل معنوی، حالات معنوی، اینها را انجام
دهد، اما آنی که دارد این عمل را انجام می‌دهد آن
نفسی که دارد این اشکال را برطرف می‌کند، این
حاجت را دارد قضا می‌کند، این مسأله را می‌کند آن
واسطه امام‌زمان علیه‌السلام است. ببینید این
امام‌زمان است.

این همه چیز است یعنی وقتی که می‌گوییم
واسطه عالم وجود یک حرف حرف مفتی نیست،
حرف کشکی نیست، واسطه عالم وجود، واسطه
یعنی چه؟ یعنی آن حقیقتی که آن خواست پروردگار
در این دنیا را متجلی می‌کند، نازل می‌کند، آن اراده و
مشیتی را که باید در اینجا بیاید انجام دهد آن الآن آن
نفس این حضرت است. پس بنابراین با این دید اگر
ما بخواهیم به امام‌مان بخواهیم نگاه کنیم دیگر مگر
می‌توانیم این وسیله دیگری را در قبال او قرار بدهیم
و تصور کنیم؟ اصلاً مگر امکان دارد، اشتباه ما تا الآن
این قضیه بوده، ما خیال می‌کردیم بله، فلان کس
این‌طور است، فلان چیز این‌طور است، فلان
جمعیت این است، اگر یک روز جمعیت است فردا

دیگر آن جمعیت نیست، اگر بخواهیم نگاه به جمعیت کنیم یک روز جمعیت می‌آید، یک روز جمعیت می‌رود، چطور اینکه همین‌طور هم شد!

اگر بخواهیم به اقبال این و آن نگاه کنیم یک روز می‌آیند و یک روز می‌روند، اگر بخواهیم به وسایل و علل مادی و ظاهری نگاه کنیم این وسایل همه خودش دستخوش فنا و دستخوش بوار است، آن حقیقت را ما تا به حال فراموش کردیم، به ظاهر یک اسمی می‌آوریم مثل سایر مطالب، مثال‌هایی که زدیم، به ظاهر یک اسمی را می‌آوریم، به ظاهر یک جشنی می‌گیریم، به ظاهر یک چراغی آویزان می‌کنیم، به ظاهر یک نامی از آن حضرت می‌بریم ولی در باطنمان چه می‌گذرد؟ آیا در باطن ما امام‌زمان قرار

دارد؟ هان؟ واقعاً بیناوبین الله ما آن حقیقت عالم
وجود را امام می‌دانیم، این است مسأله؟ مرحوم آقا
رضوان الله علیه ایشان يك روز به بنده فرمودند فلانی
می‌دانی من چرا این هجده جلد امام‌شناسی را نوشتم؟
من این را نوشتم و دیدم که جای امام در میان مردم
خالی است، مردم از امام چیزی نمی‌دانند، مردم از ائمه
چیزی نمی‌دانند، مردم از وظیفه امام اطلاع ندارند،
مردم از آن مسئولیت امام خبر ندارند، مردم از این
جایگاه واقعی خبر ندارند، شما امام را از این تشیع
بگیرید، خُب می‌شویم مثل بقیه، جایگاه امام اگر از این
گرفته شود، از این تشیع گرفته شود جایگاه امام
چیست؟ جایگاه امام حقیقت اتصال به پروردگار
است، حقیقت ربط انسان به خداست، این نمازی که
الآن شما دارید می‌خوانید در این نماز که توجه دارید،
خطورات را از خودتان حذف کردید، توجه به
پروردگار دارید، خدا را دارید چیز می‌کنید، این حالی
که الآن برای شما در نماز به وجود آمده می‌دانید دست
کیست؟ دست امام‌زمان است، برای تك تك [افراد].

یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام

است، بدون امام ما ارتباط نداریم، ما يك شمري

هستيم مانند آن شمر، ما يك يزیدی هستیم مانند آن

يزید، این اتصال قطع شود ما مثل همین ظالم‌های تاریخ

می‌شویم، این اتصال برقرار شود ما آن واقعیتی

می‌شویم که مورد رضای خداست می‌گوید: هان! این

درست است، این را من می‌خواهم.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ

رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً الْمَائِدَةَ، ۳ یعنی امام؛ من

امروز تازه آن دینی را که مورد رضای خودم است آن

دین را می‌بینم ارائه شد، امروز روز عید غدیر، امروز

تازه ارائه شد، وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً، تازه امروز

مورد رضایت من است، امروز رسیدم به آن واقعیت

و به آن نتیجه‌ای که تا به حال برای آن این پیغمبر را

فرستاده بودم امروز به آنجا رسیدیم، این بیست و سه

سالی که پیغمبر بود این بیست و سه سال هنوز مورد

رضایت من نبود، الآن مورد رضایت من است، الآن

است که این دین کامل شد و آن حقیقت ربطیه‌ای که

باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد امروز این

کلیدش زده شد، و به راه افتاد و راه به سوی من امروز
باز شد.

این معنا، معنایی است که ما باید به این معنا
برسیم، به این معنا که رسیدیم آن زمان زمان ظهور
امام علیه السلام است، یعنی اگر ما به این نقطه
رسیدیم که هیچ کدام از این مذاهبی که تابحال آمدند
و رفتند و هستند و علل و اسباب مادی در این دنیا
فلان قدر نیرو، فلان قدر قدرت، فلان قدر توان، تمام

اینها وقتی که همه آن وسیله و واسطه بودن
خودشان را پیش ما از دست دادند، و ما واقعاً
فهمیدیم که دستان خالی است، واقعاً فهمیدیم که
تمام اینها نمی‌تواند گره‌ای از مشکلات ما باز کند،
مشکلات روحی و مشکلات ظاهری را باز کند، و
فقط و فقط این گره به دست با کفایت امام حی و ولی
عالم امکان ما باز خواهد شد، این را وقتی که ما
فهمیدیم دیگر حنای بقیه رنگی ندارد.

این قضیه را که وقتی که متوجه شدیم حالا
وقتی است که حضرت خود را بنمایانند، حالا رسیدید
به اینجا، حالا فهمیدید این علل و عده ظاهری
نتوانست کاری انجام دهد؟ حالا فهمیدید به اینجا که
دیگر هر کسی نمی‌تواند جای مرا بگیرد، رسیدید یا نه
هنوز، اگر نرسیدید پس صبر کنید، باز هم نوش جان
کنید، تا خوب ... وقتی که رسیدید خُب بسیار خُب
پس من دیگر چرا در غیبت بمانم ظهور می‌کنم، بلند
می‌شوم می‌آیم ظهور می‌کنم. بنده خودم شنیدم در یک
زمانی که یکی از همین آقایانی که داشت نماز جمعه

می خواند و الآن فوت کرده در همین قم، خودم هم در
نماز جمعه اش حضور داشتم و شرکت کرده بودم در
همان زمان، آن اوایل انقلاب و اینها که می گفت: اگر
امام زمان علیه السلام هم بیاید همین کارهایی را می کند
که ما داریم می کنیم! خود بنده شنیدم.

عجب! خیلی خُب، بسیار خُب، پس نیازی به
امام زمان علیه السلام هم نداریم، دیگر برای چه
بباید؟ برای چه به خودش زحمت بدهد؟ من به
جای امام زمان علیه السلام بودم نمی آمدم، وقتی شما
دارید خودتان همین کارها را می کنید بسیار خُب پس
من چرا زحمت بکشم و برای چه بلند شوم بیایم،
خُب شما انجام می دهید، عدالت را انجام می دهید،
فرض کنید که نظم و تدبیر و ترتیب و همه چیز را
دارید انجام می دهید بحمدالله همه چیز به خوبی و
خیر و صلاح هم دارد پیش می رود دیگر مشکلی
ندارد که من بیایم، برای چه من بیایم؟ آدم عاقل که
بلند نمی شود بیاید، وقتی ببیند فرض کنید که فلان
شخص دارد فلان بار را می برد، می گوید: نه آقا
بایست من ببرم! خُب دارد می برد دیگر برای چه من

بلند شوم ببرم.

ولی این مطالب اینها همه خلاف است، اشتباه
فهمیدیم، اشتباه به ما گفته شده، ما امام زمان
علیه السلام را یک فرد عادی مثل سایر افراد
می‌پنداریم، مثل افراد دیگری که می‌آیند و می‌روند
و یک کاری می‌کنند و کار صلاحی انجام می‌دهند و
می‌روند، دیگر ما نمی‌دانیم که آن حقیقت همه وجود
ماست، و ماوراء فکر ما و ماوراء نیت ما و ماوراء
قصد ماست، ماوراء صلاحی است که ما آن صلاح
را در نظر می‌گیریم، آیا آن صلاح که در نظر می‌گیریم
واقعاً برای ما صلاح است؟ الآن من به صلاح می‌دانم

این کار را انجام دهم! چقدر از این صلاح‌ها
ما تا حالا در نظر گرفتیم و اشتباه از آب درآمده،
چقدر اعتراف کردیم به اشتباه خودمان، چقدر
اعتراف کردیم؟

پس معلوم است این صلاح‌ها، صلاح نبوده
فساد بوده، ولی او که می‌آید می‌گوید: باید این را
انجام بدهید، این کار را بکنید. یا بن‌رسول‌الله من
خیال می‌کنم این به صلاح است! به صلاح را من
تشخیص می‌دهم یا تو؟ می‌گوییم: چشم، به اینجا که
می‌رسد چشم. پس فقط در مقابل یک نفر چشم،
ولی راجع به سایر افراد برای چه؟ به چه دلیل؟ یک
نفر فقط چشم.

چون او ماوراء فکر و ماوراء نیت و ماوراء
مصلحت ماست، ماوراء است، اگر او هم مثل بقیه
بود برای او چرا و لعل و برای چه هم بوده، بله
هست. منطق در همه جا یکی است، عقلانیت در
همه جا یکی است، و در این مسأله تفاوتی ندارد.

امروز هم مانند سایر ایام گذشته و سنوات
گذشته بحمدالله عده‌ای از دوستان ما موفق به تلبس

به لباس علم و لباس تبلیغ می‌شوید، لباس معنویت، یعنی نه فقط می‌خواهند ظاهر خود را تغییر بدهند، خُب این ظاهر مسأله‌ای نیست انسان در بیرون این لباس را می‌پوشد در منزل خُب لباس را درمی‌آورد، مطلبی را عوض نمی‌کند مشکلی را حل نمی‌کند، و با پوشیدن لباس فکر عوض نمی‌شود، نیت عوض نمی‌شود، عوض می‌شود؟ خُب داریم می‌بینیم، اگر عوض می‌شد پس بنابراین نباید خلافتی وجود داشته باشد، نباید مشکلی وجود داشته باشد، چون لباس عوض شده، همین که لباس عوض می‌شود تفکر هم عوض می‌شود نه این طور نیست، همان طوری که در سایر لباس‌ها همین طور، آن لباس سفیدی را که یک پزشک می‌پوشد نیتش را عوض نمی‌کند، لباسش فقط عوض می‌شود نیت این تو [دل] است، خدا این تو است، یا مسائل اقتصادی این تو است، خدا این تو است یا مسائل مادی این تو است، خدا این تو است یا مسائل شهوانی و نفسانی این تو است.

لباس ظاهری هم همین است، این عبا را می‌بینید، این عمامه اینها لباس تغییر پیدا می‌کند، با

تغییر لباس آنچه را که در این تو است درست
نمی‌شود، برای این باید فکر کرد، همه ما باید فکر
کنیم، علی‌الخصوص آن کسانی که می‌خواهند به این
لباس رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌دریابند، باید
بینیم آن توقعی که یک نماینده خدا، امام‌زمان
علیه‌السلام، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمه،
معصومین، آن توقعی را که دارند و آن خواستی را که
دارند، و آن نیتی را که دارند از آن شخصی که متلبس
به این لباس است آن را به چه کیفیت انسان می‌تواند
انجام دهد، البته ممکن است صد درصد نتواند، و این
اشکالی ندارد، بالاخره خیلی فرق می‌کند بین اینکه
انسان مستقیماً از خود امام‌علیه‌السلام دستور بگیرد و
مطالب

را یا اینکه ... ولی علی کل حال، وَ الَّذِينَ

جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا العنكبوت، ۶۹، راه ما باز

است، وقتی که ما برای امام زمان علیه السلام یک
همچنین موقعیتی قائل هستیم، آیا می توانیم بگوییم
که او از مسائل ما غفلت دارد؟ می توانیم بگوییم، از
نیات ما غفلت دارد، از راه ما غفلت دارد، نه این طور
نیست.

اگر ما این لباس را امروز می پوشیم متلبس به
این لباس می شویم، متزین به این زینت و متوج به
تاج ملائکه چطوری که در بعضی از روایات به این
مسأله تصریح دارد می شویم، اینها همه برای این
است که اوّلًا خودمان را به واسطه تقید به این قید به
واسطه احساسی که برایمان پیدا می شود، الآن ما
بالاخره در یک همچنین لباسی آمدیم، با لباس های
دیگر تفاوت می کند، خُب پس باید خودمان هم
تفاوت داشته باشیم، خودمان هم باید فکرمان همان
فکری باشد که مورد رضای اوست، مسیرمان همان
مسیری باشد که مورد رضای اوست، در مسائل
مختلف دوگونه فکر نکنیم، در جاهای مختلف

مصلح خود را اوّل در نظر نگیریم، در ارتباط با مردم نیز به همان کیفیتی باشیم که آن ولی نعمت ما از ما توقع دارد، و این مسأله، مسأله مهمی است.

آنچه را که امروز مردم و جامعه به خصوص جامعه تشیع دارند به دنبالش می‌گردند این قضیه است، این مسأله است، که این ظاهر و این پوسته را دارند کنار می‌زنند، آنچه را که تا به حال ذهن و فکر اینها را مشغول کرده بود و اینها را به این سمت و به آن سمت می‌برد، دارند دیگر کم کم کنار می‌زنند، البتّه خُب بله، یک مطالبی هست، خُب ممکن است یک نابسامانی‌هایی، یک مسائل خلافی بروز و ظهور پیدا کند، ولی در پس این قضیه و پشت این قضیه این حقیقت مخفی است که این پوسته دارد کم کم باز می‌شود، بالاخره همیشه این طور نمی‌ماند، مغز باید بیاید بیرون، باید خود را نشان دهد، باید مردم از چشم به این و آن نگاه کردن خارج شوند، از به دهن این و آن نگاه کردن خارج شوند، امروز این حرف را می‌زنند، فردا می‌گویند که: به من چه حالا یک چیزی گفتم، همین؟! به همین راحتی! فردا این را گفتم،

خُب از اوّل نمی گفتی .

شما که هیچ مسئولیتی برای سخت

نمی پذیری خُب چرا یک همچین حرفی زدی؟ چرا

یک همچین راهی رفتی؟ چرا عده‌ای را به اشتباه

انداختی؟ چرا؟ ما که علم غیب نداریم، خُب می دانم

نداری وقتی نداری پس چرا می گویی؟ اگر علم غیب

داری بسم‌الله این گوی و این میدان، ولی اگر

علم غیب نداری پس چرا این حرف را زدی، پس چرا

این عده را به دنبال خودت راه انداختی، پس چرا به

خاطر تو عده‌ای به اشتباه افتادند؟ صحبت نکن،

ساکت باش، آن کسی که می داند بیاید حرف بزند،

این مسأله دارد کم کم برای مردم تجربه [می شود که]

خودشان بفهمند، یک خرده کله‌شان را به کار

بیندازند، یک خرده مغزشان را به کار
بیندازند، یک خرده فهمشان را به کار بیندازند، یعنی
چه هر کی هر چه گفت چشم بسم الله، چشم بسم الله
خُب پس بخور، بخور دیگر، وقتی قرار بر این است
که هر کس هر چه گفت خُب بسیار خُب تبعاتش را
هم باید ملتزم شوید، مسائالش را هم باید ... پس
بنابراین خودت دنبال بیفت، خدا ما را همیشه
سربسته و دربسته خلق نکرده، زندگی ما زندگی
تجربه است، زندگی تحقیق است، زندگی عقل
است، آن عقلی که به یک عده داده به ما هم داده، چرا
فقط باید یک عده خاصی خود را عاقل بپندارند و
بقیه فاقد و غیر صالح برای تفکر و برای انتخاب، کی
گفته یک همچین حرفی؟ کی گفته یک همچین
حرفی؟

در روز قیامت از تک تک افراد سؤال می شود،
فهمیدی یا نفهمیدی؟ به ما این طور گفتند، خدا
می گوید: چرا گاو تو را خلق نکردم، چرا دو پا
خلقت کردم، اگر دو پا خلقت کردم باید الآن جواب
دهی! آن گاو جواب ندارد، آن الاغ جواب ندارد ولی

تو جواب داری باید جواب دهی. این طوری به ما گفتند، بیخود کردند گفتند، این طوری به ما فهماندند، خودت چه فهمیدی، خودت کلاهات را زیر برف کردی، یا نه بالا نگه داشتی و اگر بالا نگه داشتی نفهمیدی، اشکال ندارد و باکی هم برایت نیست، ولی کلاهات را چرا در برف کردی؟ چرا هر حرفی را پذیرفتی، چرا هر سخنی را پذیرفتی، چرا به هر راهی که گفتند بیا رفتی؟ چرا؟ بله، توضیح نمی‌دهم. در خصوص تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم، و تمام تصمیماتی که می‌گیریم باید بدانید که فردا حساب پس می‌دهید، نگوئید به ما نگفتند نه آقا جان، بله، اشتباه کردید ایراد ندارد، خدا بر اشتباه ایراد نمی‌گیرد ما معصوم نیستیم، ولی دیگر اگر کلاه‌مان را در برف کردیم آنجا باید جواب پس بدهیم.

به ما این را گفتند و به ما آن را گفتند در کت خدا و ملائکه‌اش نمی‌رود، نه آقا جان. تشخیص راست دادی باید ترتیب اثر بدهی، تشخیص دروغ دادی نباید ترتیب اثر بدهی، و السلام، هر کی

می خواهد بگوید بگوید، تشخیص راه صحیح دادی
دنبال امام زمان علیه السلام هستی و باید بروی، اگر
تشخیص ندادی و عمل کردی بدان که وقتی
حضرت هم ظهور می کند تو در صف مقابل با
امام زمان علیه السلام خواهی جنگید، نه در صف
امام زمان علیه السلام.

لذا امام باقر علیه السلام می فرماید: کسی که به
دنبال ما باشد و در راه ما باشد و امر ما را احیاء کند،
و آنچه را که ما می گوئیم گوش دهد امام می فرماید
حرف من نیست برای او دیگر تفاوتی نمی کند امام
ظهور بکند یا نکند، خُب این همین حرفی است که
عرفا دارند می زنند دیگر این همین است، راه همیشه
باز است یعنی همین، آن امام زمانی که غیبت و
ظهورش فرق کند دوریالش ارزش

ندارد، دوتا یک قرانی ارزش ندارد، آن امام‌زمانی که باید ظهور پیدا کند تا ببیند من چه می‌خواهم یک ده‌شاهی نمی‌ارزد، آن امام‌زمانی که حتماً باید ظهور کند تا درد من را بفهمد یک پنج‌ریالی نمی‌ارزد.

آن امام‌زمانی ارزش دارد، آن امام‌زمانی واسطه است، که در غیبت باشد یا در ظهور باشد، یا مثل موسی بن جعفر علیه‌السلام در زندان باشد، یا مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر حکومت نشسته باشد، بین زندان موسی بن جعفر علیه‌السلام و بین حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای امام به اندازه سر سوزنی تفاوت نمی‌کند، این امام است.

حالا که این امام شد پس بنابراین همیشه راه باز خواهد بود، امیدواریم که خداوند متعال همیشه ما را موفق کند که راه آن حضرت را در پیش بگیریم، فهم ما را نسبت به مبانی و نسبت به آن مطالبی که ما را به آن حقیقت می‌رساند فهم ما را زیاد کند و آن حقیقت واقعی امام علیه‌السلام را خداوند همیشه برای ما روشن و آشکار بگرداند، به طوری که در هر

مسأله‌ای از مسائل و در هر قضیه‌ای از قضایا ما اولاً: بلا اول و قبل از هر چیز وجود آن حضرت مد نظر باشد، قدرت داشته باشیم به قدرت نگاه نکنیم به او نگاه کنیم.

امام علیه‌السلام را در کنار خودمان ببینیم، چه قدرت داشته باشیم چه قدرت از ما گرفته شده باشد، چه مورد توجه باشیم یا مورد بی توجهی قرار بگیریم، هر دو یکی باشد، چون به اصل رسیدیم، و وقتی که به اصل انسان برسد دیگر به دوتا فشنگ و نمی‌دانم دوتا اسکناس و نمی‌دانم دوتا سلام‌علیک که دیگر نگاه نمی‌کند، وقتی که اصل در کنارش است و همه چیز در کنارش است دیگر انسان همه توجهاتش باید منحصر و مخصوص به او باشد، او هم وقتی یک همچنین مطلبی را از ما ببیند خود را در کنار ما قرار خواهد داد، اگر تجربه نکردیم از این به بعد تجربه کنیم، ببینیم هست یا [نه] ان شاء الله که هست.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعْزِبُهَُا
الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا
مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقَنَا

بِهَآكَرَامَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. »

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ